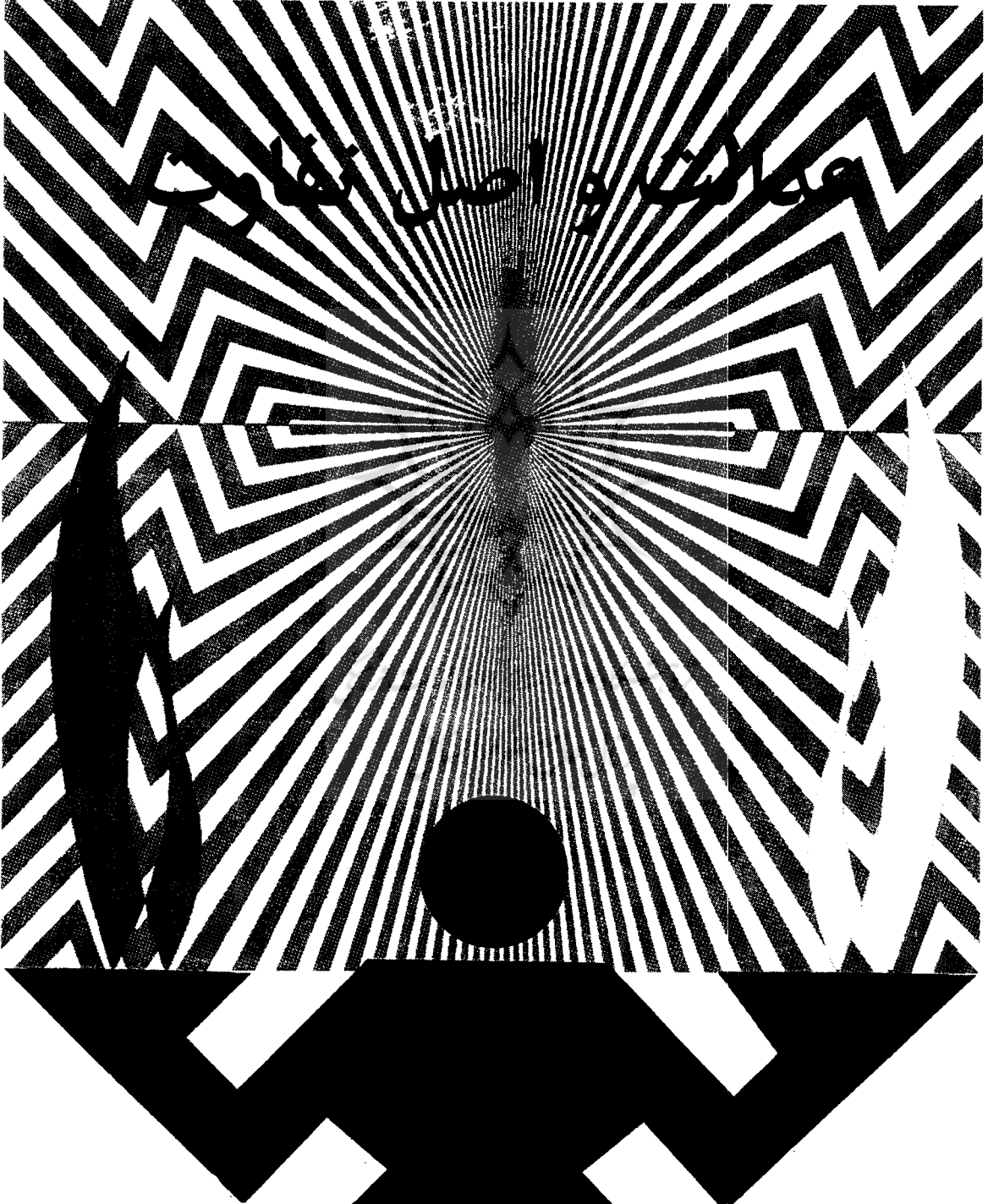


دیوید کاپ

علی اکبر علیخانی



«جان رالز» در کتاب خود تحت عنوان «نظریه عدالت»<sup>۲</sup> معتقد است که تئوری عدالت در صورتی رضایت‌بخش خواهد بود که هر دو ویژگی زیر را داشته باشد:

اول اینکه بتواند کارکردی به عنوان یک «اصل عمومی و اخلاقی برای اجتماع» داشته باشد. یعنی باید مستدل و کاربردی باشد تا بتواند به صورت قانون در جامعه اجرا شود و به عنوان اعتقاد عمومی عدالت، در یک جامعه با شرایط مطلوب اعمال گردد. مردم جامعه، با اجرای قانونی هر اعتقاد عمومی، بیشتر همراهی و توافق نشان می‌دهند حتی اگر اعمال قدرت نسبت به آن کم باشد، تا توصیه‌ها و فعالیت‌های کلی اخلاقی. بنابراین اعتقاد عمومی عدالت نیز، باید به صورت قانون درآید. (ص ۱۴۵ و ص ص ۸۳- ۱۷۵ و ۲۴۵-۶)

دوم اینکه تئوری عدالت باید به قضاوت ذهنی مادر انعکاس واقعیت، جامعه عمل ببوشاند. به عبارت دیگر، کاربرد تئوری عدالت، باید ما را به همان قضاوت رهنمون سازد که ما هم‌اکنون آنرا به طور ذهنی انجام می‌دهیم و به آن اطمینان کامل داریم. در این مقاله، در مورد فقدان این ویژگی دوم در تئوری رالز، بحث خواهیم کرد.

تئوری‌ای که رالز به آن می‌پردازد شامل اصولی است که او برای تأمین استانداردهایی برای ثبات عدالت ... کیفیت توزیعی ساختار اصلی جامعه، آنها را ارائه کرده است.<sup>۳</sup> (ص ۹، همچنین صص ۴ و ۲۴۶-۹ و ۲۵۸-۹۶۳).

ساختار اصلی، تقریباً شامل نهادهای اصلی و اجتماعی یک جامعه می‌باشد، که تشکل‌های سیاسی، حوزه‌های اقتصادی و نظم اجتماعی را در بر می‌گیرد. به نظر رالز، این نهادها وظایف و حقوق را توزیع می‌کنند و تعیین مزایای تقسیم‌بندی همکاری اجتماعی نیز به عهده آنهاست.

(صفحه ۷ و همچنین ص ۶-۵۵). رالز از اصولی که طرح کرده به منظور تعمیم استانداردهایی برای ارزیابی توزیع عدالت و تقسیم منافع و مسئولیت‌ها در این نهادها استفاده می‌کند. این فرض رالز درست به نظر نمی‌رسد که ساختارهای اساسی اجتماع، آزادی برابر و فرصت

بسیاری منصفانه را تعیین می‌کنند و بر طبق نظریه رالز، توزیع منافع اقتصادی و اجتماعی توسط این ساختار، عادلانه صورت می‌گیرد، اگر این توزیع منافع بر اساس اصل «تفاوت» باشد، بدین صورت که نابرابری اجتماعی و اقتصادی به عنوان «بیشترین نفع، کمترین مزیت» وجود

داشته باشد، عادلانه است<sup>۴</sup>، (ص ۸۳ و ۳۰۲). من با دلیل ثابت خواهم کرد که این اشتباه است. همچنین ثابت خواهم کرد که بر طبق این نظریه، عدالت در توزیع منافع اقتصادی و اجتماعی به وسیله ساختار اساسی اجتماع، می‌تواند حقیقت بسیاری از ادعاهای مسلم در راه‌های بسیار نامعقول را روشن کند. در اثبات این نکته‌ها، من یک مورد را توضیح خواهم داد که بر طبق نظر رالز در آن، ساختار اساسی اجتماع، هم آزادی برابر و هم فرصت مساوی منصفانه و توزیع مزایای اجتماعی و اقتصادی بر طبق اصل تفاوت را تضمین می‌کند. همچنین نظریه رالز توزیع مزایای اقتصادی و اجتماعی به وسیله ساختار اساسی اجتماع را عادلانه دنبال می‌کند. اما من ثابت خواهم کرد که در موارد مسلم، این نوع توزیع می‌تواند به خوبی ناعادلانه باشد. همچنین من موردی را توضیح خواهم داد که در آن ساختار اساسی اجتماع، آزادی برابر و فرصت مساوی منصفانه را تضمین می‌کند. اما مزایای اقتصادی و اجتماعی را بر طبق اصل تفاوت توزیع نمی‌کند. بر طبق تئوری رالز، توزیع منافع و مزایای اقتصادی و اجتماعی به وسیله ساختار اساسی اجتماعی - در حال حاضر - ناعادلانه است، اما من ثابت خواهم کرد که در موارد مسلمی این نوع توزیع ناعادلانه نخواهد بود. من نتیجه‌گیری خواهم کرد که این نظریه با قضاوت‌های انجام شده ما مغایرت دارد و حتی معتقدم با شیوه‌های جالب توجه و قطعی نیز مغایرت دارد.

قبل از شروع به اثبات این نکته‌ها، باید تئوری رالز را به صراحت بیان کنم. چون من مثال‌هایی که ارائه می‌کنم بر ضد این تئوری است در واقع خود تئوری واضح و روشن خواهد شد. همچنین من دلیل رالز را مدنظر دارم (صفحه ۱۵۷) که درباره یک ضد مثال مشهور می‌باشد، اگر چه آن مثال مخالف، اختصاصاً برای این تئوری نیست. طی این بحث، رالز یک تئوری عدالت را ارائه داده است که در مواردی که رخداد آن بعید نیست فقط احتیاج به توصیف قضاوت‌های بررسی شده به وسیله ما دارد. با فرض وجود واقعیت‌های فطری درباره مردم، من ثابت خواهم کرد که این درست نمی‌باشد.

۲. رالز می‌گوید: در کاربرد اصل تفاوت، باید بین دو مورد تمیز داده شود. اول اینکه انتظارات به حداقل مزیت - حقیقتاً - افزوده شده است. ... در این صورت بهترین شکل فراهم می‌شود که من آن را طرح کاملاً عادلانه‌ای

می‌دانم. دوم این که انتظارات همه آنهايي که وضع بهتری دارند - حداقل - شامل رفاه بیشتر می‌شود. ... چنین طرحی را من در تمام مدت ارائه خواهم داد اما این عادلانه‌ترین شکل نمی‌باشد.<sup>۵</sup> (صص ۷۸-۹)

رالز عقیده دارد: اگر انتظارات حداقل امتیاز، به حداکثر برسد، توزیع مزایای اجتماعی و اقتصادی به وسیله ساختار اساسی جامعه بر طبق اصل تفاوت، آن را جبران می‌کند. حتی در بخش‌های اجتماعی و نابرابری‌های اقتصادی، که شامل انتظارات کم مزیت می‌باشد. من توضیح سه نکته را به عهده می‌گیرم تا شاید اصل تفاوت کاملاً فهمیده شود:

اول: تئوری رالز مستقیماً استانداردهایی را برای توزیع - کالاها - برای اشخاص خاصی در نظر نگرفته است، در حالی که استانداردهایی برای توزیع - کالاها - ارائه کرده است، «... که مبین نمایندگی اشخاص برای جایگاه‌ها و مقامات مختلف اجتماعی‌ای می‌باشد که به وسیله ساختار اساسی تأسیس می‌شود.» (صص ۶۴ و ۸-۸۷). بنابراین نابرابری‌ها در توزیع منافع و مزایای اجتماعی و اقتصادی، برای اشخاصی که مبین نمایندگی بقیه هستند و اصل تفاوت آنها را تعدیل نکرده است وجود دارد. من باید درباره این عقیده شخص نماینده (معرف) بحث کنم.

دوم: من باید درباره عقیده انتظارات شخص حاکی از نمایندگی دیگران (شخص معرف) نیز بحث نمایم. و بالاخره، من باید چیزی را که برای انتظارات شخص نماینده (معرف) به حداکثر می‌رسد و همچنین چیزی را که برای نابرابری‌ها در توزیع انتظارات شخص نماینده (معرف) می‌باشد روشن کنم.

در جایگاه اول، فقط جایگاه‌های مطمئن به وسیله نماینده (عامل معرف) اشغال شده است، که برای اجرای اصل تفاوت مناسب می‌باشد. بنابراین فقط اینها احتیاج به تعریف دارند، رالز از این‌ها به عنوان جایگاه‌های مناسب یاد می‌کند و نماینده‌ها (معرف‌ها) نیز به عنوان شاخص‌های مناسب به آنها اعتقاد دارند. (صص ۶-۹۵). اکنون اهمیت دادن به تمام جزئیات این تئوری و جایگاه‌های مناسب، به وسیله مراتب انتظارات در جامعه تعریف شده است.

به هر حال، برای آسان‌تر کردن این بحث، رالز فرض می‌کند که مراتب درآمد و ثروت بالاتر و پائین‌تر، -به قدر

## رالز می‌گوید او در نظر دارد موقعیتی را با حداقل امتیاز به دست آورد تا پایین‌ترین سطح درآمد و ثروت در جامعه مشخص شود

کافی - به بالاتر و پائین‌تر بودن مراتب انتظارات مربوط می‌شود، که در اجرای اصل تفاوت، هیچ مشکلی در نتیجه ایجاد نخواهد کرد. اگر جایگاه‌های مناسب به وسیله مراتب ثروت و درآمد، در جامعه معین می‌شود، بدین معنی است که به وسیله مراتب انتظارات نیز معین می‌شود (صص ۹۷). برای مثال رالز می‌گوید او در نظر دارد موقعیتی را با حداقل امتیاز به دست می‌آورد، تا پایین‌ترین سطح درآمد و ثروت، در جامعه مشخص شود (صص ۸-۹۷). و او پایین‌ترین سطح درآمد گروهی از افراد ضعیف‌تر در جامعه را به عنوان درآمد متوسط مردم در W بیان می‌کند. البته راه‌های مختلف و متفاوتی برای بیان W وجود دارد. برای مثال رالز پیشنهاد می‌کند که ممکن است W به عنوان گروهی از مردم که دارای درآمد و ثروت کمتر از حد متوسط می‌باشند تعریف شود. اما نیازی نیست که ما خود را درگیر مشکلات ناشی از تعریف W کنیم. به عقیده من، ما تنها نیاز به آسان کردن بحث «موقعیتی با حداقل امتیاز» داریم، که به وسیله ثروت و درآمد متوسط اشخاص در W مشخص می‌شود و به طور قابل قیاسی دارترین موقعیت با ثروت و درآمد متوسط افراد در B مشخص می‌شود، که این گروه آسوده‌ترین افراد در جامعه می‌باشند.

دوم: رالز انتظارات یک شخص نماینده (معرف) را به عنوان شاخصی از وضع نخستین که شخص نماینده (معرف) می‌تواند انتظار آنها را داشته باشد، یا در دسترس او باشد بیان می‌کند (صص ۳-۹۲). سه کالای اولیه در ساختار این شاخص استفاده می‌شود: درآمد و اعتبار، درآمد و ثروت و شرافت نفس (صص ۹۲).

با توجه به تعریف، (صص ۹۸)، درآمدی با شاخص حداقل امتیاز را عقلاً هنگامی می‌توان انتظار داشت که مزایا به وسیله ساختار اساسی جامعه و شخص نماینده (معرف) توزیع شود. این به طور عقلی در حدی است که

انتظار می‌رود درآمد متوسط افراد در  $W$  به برابری برسد و در مورد اجتماع و توزیع نوعی مورد بحث، واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی تعمیم داده می‌شود. به این ترتیب، من جایگاه توانایی شاخص حداقل امتیاز را می‌پذیریم، که به طور عقلی می‌توان انتظار اعمال آن در ساختار اساسی جامعه را داشت. این خود جایگاه توانایی متوسط جامعه به شمار می‌رود که به طور عقلی انتظار می‌رود افراد در  $W$  آن را اعمال کنند، در ضمن، طرح همکاری نیز داده می‌شود که به وسیله ساختار اساسی جامعه بیان می‌شود. در خاتمه من تصور می‌کنم که جایگاه داشتن شرافت نفس در حداقل سود را، که به ساختار اساسی جامعه داده می‌شود به طور عقلی می‌توان انتظار داشت. این همان جایگاه شرافت نفسی است که ما عقلاً می‌توانیم آن را از یک انسان انتظار داشته باشیم و به قوانین روان‌شناسی و واقعیت‌های عمومی در مورد رفتارهای مردم در جامعه داده می‌شود. اگر در یک جامعه دارای ساختار اساسی، شخص مبین نمایندگی (شخص معرف)، درآمد و جایگاه توانایی را که به طور عقلی می‌توان از او انتظار داشت دارا باشد، به نظر می‌رسد که این موضوع گویای توزیع شاخص کم امتیاز است و می‌تواند به صحت درباره شاخصی با سه قسمت کاهش یابد: ثروت و درآمد متوسط افراد در  $W$ ، جایگاه میانگین قدرت و توانایی اعمال شده به وسیله افراد در  $W$ ، و جایگاه شرافت نفسی که ما می‌توانیم از یک شخص برای داشتن آن انتظار داشته باشیم، به شرطی این شخص درآمد متوسط و جایگاه توانایی اعمال شده را دارا باشد.

سرانجام بر طبق پیشنهاد رالز (ص ۷۸)، برای صحبت در مورد جامعه‌ای که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، به انتظارات شاخص کم مزیت کمک می‌کنند می‌توان گفت اگر امتیاز اجتماعی و اقتصادی هر شخص نماینده (معرف) غنی‌تر، کاهش داده شود، انتظارات با حداقل سود از بین خواهند رفت. به علاوه برای اینکه انتظارات کم‌مزیت در یک جامعه به حداکثر رسانده شود، لازم است گفته شود که هیچ تغییری در راه امتیازات اقتصادی و اجتماعی که می‌تواند انتظارات کم‌مزیت را بهبود بخشد، به وسیله ساختار اساسی جامعه ایجاد نشده است. بنابراین در جامعه‌ای که انتظارات با حداقل امتیاز، به حداکثر نرسیده باشد راهی برای تغییر توزیع مزایا به وسیله ساختار اساسی اجتماع که انتظارات کم‌مزیت را بهبود بخشد وجود دارد، اما اگر نابرابری‌ها در آن جامعه به

انتظارات کم‌مزیت کمک کند حتماً احتمال تغییر در توزیع انتظارات یک معرف (عامل نمایندگی) غنی‌تر را افزایش می‌دهد. این همان چیزی است که تاکنون دیده‌ایم. اگر نابرابری‌ها به انتظارات کم‌مزیت کمک کند، هر تغییری که انتظارات با شاخص غنی‌تر را کاهش می‌دهد. علت کاهش انتظارات کم‌مزیت نیز خواهد بود.<sup>۶</sup>

رالز وجود واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی عمومی را در یک جامعه جایز می‌شمارد، زیرا از طریق آنها می‌توان فهمید که چه اتفاقی می‌افتد. به عقیده او، اگر شیوه توزیع مزایا در جامعه به راه‌های مشخص سوق داده شود اصل تفاوت را جبران می‌کند. حال می‌توانیم به واقعیت‌هایی برگردیم که در مورد روشی است که در این روش مردم - مورد بحث - جامعه تحت تأثیر قرار می‌گیرند، یا به جرأت می‌توان گفت که در مقابل محرک‌های مادی واکنش نشان می‌دهند (ص ۷۸). او همچنین می‌گوید که برای کاربردی بودن (اعمال) اصل تفاوت، «... مجموعه‌ای کامل از واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی و عمومی تأثیر گذار مدنظر قرار گرفته است.» (ص ۱۹۹) در این صورت، واقعیت‌های عمومی در مورد جامعه مورد بحث، در دسترس واقع می‌شوند. (ص ۲۰۰).

۳. در فصل آخر تحقیق، من زمینه‌ای را برای بررسی نمونه‌های ضد تنوری عدالت رالز مطرح کردم، و حالا بحث رالز درباره نمونه ضد تنوری او را بررسی خواهم کرد که در واقع مخالف آن نمونه نیست.

جامعه‌ای را تصور کنید که موقعیت مناسب را تبیین می‌کند و دارای سه خصوصیت زیر است: اول این که ساختار اساسی جامعه، آزادی برابر را برای همه تضمین می‌کند. دوم اینکه ساختار اساسی، فرصت مساوی منصفانه را برای همه تضمین می‌نماید و سوم اینکه انتظارات شخص نماینده (معرف) کم‌مزیت، افزایش نمی‌یابد. من از این جامعه با سه ویژگی فوق، به عنوان جامعه نیمه عادلانه یاد می‌کنم. اگر جامعه‌ای این خصوصیات را داشته باشد توزیع مزایای اقتصادی و اجتماعی به وسیله ساختار اساسی آن جامعه، بجا و عادلانه صورت می‌گیرد. بر طبق دو قاعده کلی رالز، اگر فقط نابرابری‌های منافع اقتصادی و اجتماعی، در انتظارات کم‌مزیت یک نماینده (معرف) شرکت داشته باشد، درست است، و تنها اگر منافع اقتصادی و اجتماعی با شاخص غنی‌تر کاهش داده شود، انتظارات کم‌مزیت تر نیز از

اهمیت خواهد افتاد. حال فرض کنیم که در اجتماع فرضی ما، منافع اجتماعی و اقتصادی غنی‌تر، بسیار چشم‌گیر تر از منافع کم‌مزیت است، فرض اینکه شاخص مرفه‌تر به طور حائز اهمیتی دارای اعتبار بیشتری است و درآمد زیادتری نسبت به شاخص کم‌مزیت دارد، دور از واقعیت نیست. به علاوه، بر فرض اینکه تنها یک راه ممکن برای تغییر توزیع منافع به وسیله ساختار اساسی وجود داشته باشد و آن راهی است که منافع سودمندتر باید کاهش یابد، در این صورت، هیچ دلیلی ندارد که انتظارات ضعیف‌تر کاهش نیابد. این در صورتی است که مزایای اقتصادی قشر مرفه‌تر، هر سال به وسیله مبلغ قابل توجهی کاهش یابد. زمانی که چندین دلیل برای باور وجود دارد انتظارات قشر ضعیف‌تر افزایش ویژه‌ای از مقدار ناچیز سالیانه را متحمل خواهد شد. بر طبق این فرض، برای روشن کردن این که آیا توزیع در این روش عوض شده، انتظارات قشر ضعیف‌تر به وسیله این مقدار ناچیز افزایش خواهد یافت و روشن خواهد شد که آیا ساختار اساسی جامعه فرضی درست بوده است یا نه. ایرادی که هنوز وجود دارد این است که بسیار نامعقول به نظر می‌رسد در عدالت ساختار اساسی (پایه) جامعه، آنچه قشر غنی‌تر دریافت می‌کند بیشتر از درآمدی است که قشر ضعیف‌تر به دست می‌آورد. چنین مورد جزئی هنگامی آشکار می‌شود که توزیع مزایا در جامعه، در برخی موارد تغییر داده شده باشد، در این صورت، انتظارات قشر مرفه‌تر به وسیله مقدار تقریباً جزئی افزایش خواهد یافت.

رالز در نتیجه‌گیری خود به این مطلب پاسخ می‌گوید: اول، در مواردی که عدالت به یک نابرابری بزرگ تبدیل می‌شود، خواه از طریق افزایش انتظارات قشر ضعیف‌تر باشد و خواه از طریق شیوه توزیع مزایا در جامعه، امری محال است (صص ۸-۱۵۷)، و دوم، ضرورتی ندارد که آنها دارای مواردی باشند که رخ دادنشان بعید به نظر می‌رسد، با توجه به این که واقعیت‌های طبیعی در مورد مردم در جامعه وجود دارد. (ص ۱۵۹)

ادعای قطعی در این پاسخ، بحث بعدی ماست که من از آن به عنوان ادعای T یاد خواهم کرد، و بر اساس آن، فقط لازم است تصورات اخلاقی برای مواردی که رخدادشان بعید نیست به کار رود، فرض این که واقعیت‌های طبیعی در مورد مردم جامعه وجود داشته باشد قطعی و مسلم است. طرح این مسئله از استفاده سنتی

از مثال‌های خیالی در ارزیابی نظریات اخلاقی خبر می‌دهد.

رالز هرگز بحث و مجادله‌ای در خصوص ادعای T ندارد. در عوض او علیه ادعای زیر که تحت عنوان ادعای R مشخص می‌گردد بحث و مجادله می‌کند. بر اساس ادعای R، تصورات اخلاقی برای تمام احوالات ممکن باید مطرح شود. او می‌گوید: من معتقدم که می‌توانم نشان دهم که R برای بحث تصورات اخلاقی که باید برای همه موارد ممکن وجود داشته باشد یکسان است. بنابراین من این دو ادعا را به طور مقابله‌ای به عنوان ادعای R تعریف خواهم کرد.

بحث رالز این است که تصورات اخلاقی برای همه موارد ممکن باید مطرح شود. به لحاظ قراردادی، فرض بر این است که انسان‌ها در وضعیت نخستین، هیچ چیز درباره خودشان یا دنیایشان نمی‌دانند، اما در این فرضیه، مشکل انتخاب در وضعیت نخستین به خوبی تعریفی نخواهد داشت. (ص ۱۵۹)

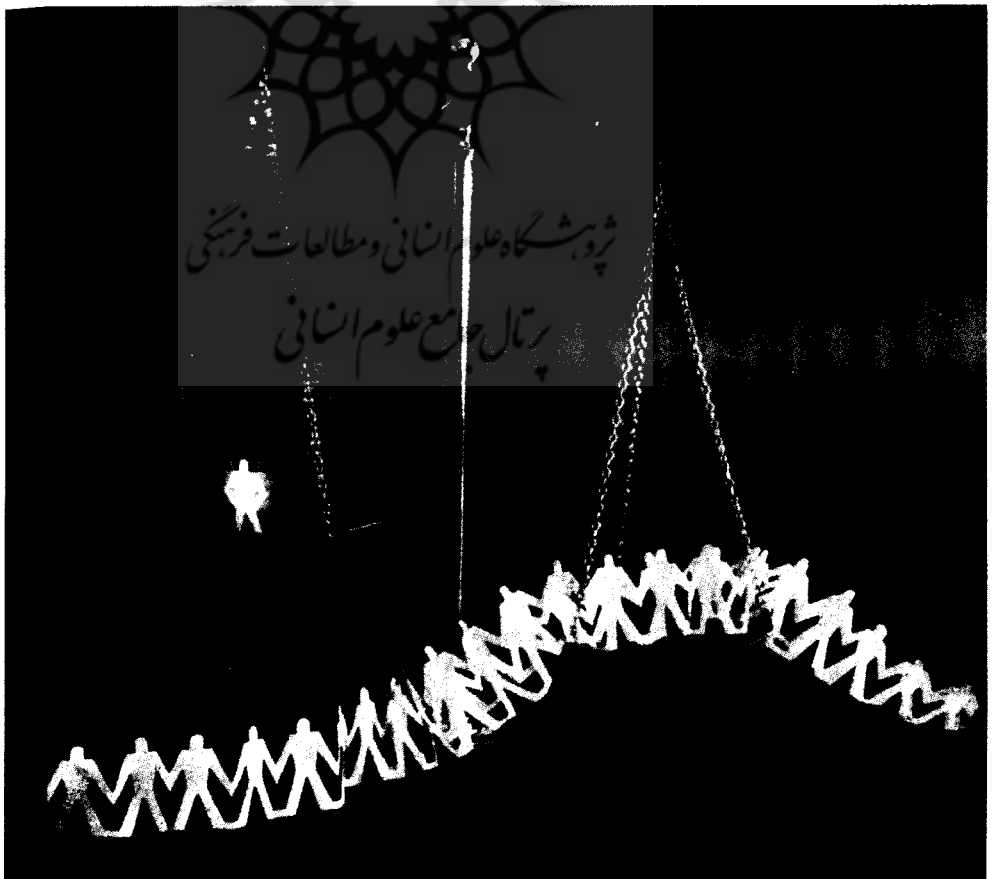
من در مورد این بحث دو پاسخ دارم. اول این که حتی اگر درست باشد که فرض R صحیح است، مشکل انتخاب در وضعیت نخستین به خوبی تعریف و تبیین نخواهد شد. هنوز R هیچ تمایلی ندارد که نشان دهد صحیح نیست. آن فرضیه تنها این سوال را نشان می‌دهد که آیا در رویکرد قراردادی، مشکل انتخاب در وضعیت نخستین به خوبی تبیین می‌گردد یا نه؟ و برای روشن شدن جواب، این سوال را مطرح می‌کند که: آیا تصورات اخلاقی در همه موارد ممکن وجود دارد؟ دوم، فرض این که R صحیح باشد مشخص نیست. از نظر تئوری‌های قراردادی، فرض می‌شود که انسان‌ها در وضعیت نخستین هیچ چیز درباره احوالات خود نمی‌دانند. این درست است که رالز افرادی را در وضعیت نخستین فرض می‌کند و البته مجاز می‌داند که آنها نسبت به برخی واقعیت‌ها در مورد احوالات خود آگاه باشند تا بتوانند مباحث جامعه‌شناسانه را درک کنند و فرض تصور اخلاقی به عنوان پایه‌های اخلاقی جامعه به بهترین نحو انجام شود، ولی ما نباید انتظار داشته باشیم که تصورات فرضی اینها بر اساس آن تصمیم‌گیری می‌کنند و قرار است در آینده به مورد اجرا درآید، به خوبی هر جامعه فرضی‌ای باشد که دارای پایه اخلاق عمومی است. در واقع فرض ما بر این باور است که تئوری رالز به خوبی در جوامع اجرا نخواهد



شد، مگر در جایی که پذیرفتن موقعیت جدید به طور اکید بتواند فرض شود، و آن در جوامعی است که مردم باید به طور جدی از هر تصور عمومی درباره عدالت پیروی کنند، حتی اگر تعهد و تمایل نسبت به آن خیلی بالا نباشد. این اساس حقایق عمومی روان‌شناسی و دانش اخلاقی است. (ص ۱۴۵، و صص ۸، ۱۸۳ - ۱۷۵، ۶-۲۴۵) اما این نمی‌تواند از ادعای قطعی به طور منطقی حمایت کند. ما نباید انتظار داشته باشیم تصورات القا شده به منظور توصیف قضاوت بررسی شده‌ما، درباره هر نمونه قابل اجرا باشد. به طور خلاصه، اشخاص در وضعیت نخستین، از حقایق درباره جامعه و فرض اطاعت محض در بحث اساسی اخلاق عمومی جامعه استفاده می‌کنند. اما این، بدان منظور نیست که تصور اخلاقی آنها می‌بایست به عنوان اساس اخلاق عمومی جامعه اجرا شود. استدلال دیگر رالز علیه R این است که اگر درست

بودن این مطلب را بپذیریم که بر اساس R، تصورات اخلاقی باید برای همه دنیاها ممکن مطرح شود، پس فلسفه اخلاقی ما می‌بایست امتحانی از انعکاس یک قدرت برتر ارائه دهد که علاقه‌مند تعیین این است که کدام شق در تمام احوالات ممکن بهتر است. اما فلسفه اخلاقی چنین نیست، پس ادعای R درست نمی‌باشد. این استدلال کاملاً معتبر است ولی مسئله این است که بفهمیم اولین مقدمه و فرض چه معنی می‌دهد؟ و چرا رالز فرض می‌کند که این درست است.

به منظور محدود و دقیق کردن مسئله، اجازه دهید فرض کنیم که ادعای R این است که یک تئوری از عدالت باید در تمام موارد ممکن مطرح شود، و اجازه دهید ادعای T را نیز مانند آن تعریف کنیم. اکنون خط بعدی این استدلال ممکن است رالز را به اتخاذ این سوال راهنمایی کند که (رالز) می‌گوید: «... ممکن است تئوری عدالت به



عنوان توصیف احساس ما از عدالت مطرح شود.» یک تئوری عدالت «... بیان یک سری تفاوت‌ها است که وقتی به اعتقادات و دانش ما از وقایع افزوده می‌شود می‌تواند ما را به ایجاد قضاوت‌های مهم درباره اوضاع و رفتارهایی راهنمایی کند که ما آنها را برای ارائه دادن به یکدیگر فراهم می‌کنیم.» (صفحه ۴۶) اکنون اگر ادعای R درست باشد، پس نظریه عدالت باید به بارآورنده قضاوت‌های اخلاقی درباره همه موارد ممکن باشد، در حالی که یک نیروی برتر باید آماده شود تا قضاوت‌های مهم درباره همه موارد ممکن امکان‌پذیر گردد. بنابراین اگر یک تئوری عدالت، منطبق کسی را از عدالت - در حالتی که در بالا خاطر نشان شده - توصیف کند، و اگر قرار باشد آن توصیف برای همه موارد ممکن مطرح شود پس یک تئوری عدالت، تنها جایی می‌تواند مطرح شود که نقش توصیف منطبق عدالت یک نیروی برتر را دارد.

اما اگر همانگونه که رالز فرض کرده، یک تئوری عدالت منطبق ما را توصیف می‌کند، پس به نظر می‌رسد که آن تئوری باید برای همه موارد - چه واقعی و چه خیالی - که در آن درباره عدالت اوضاع و رفتارها صحبت می‌شود مطرح شود. اگر یک سری اصول، مورد قبول یک تئوری عدالت واقع شود، پس برای همه موارد، چه واقعی و چه خیالی در آن مسئله، آن اصول زمانی قضاوت‌ها را در بر می‌گیرند که با باورهای ما یا قید و شرط‌های پیرامون آمیخته شوند.

این نتیجه چیزی نیست که رالز دوست داشت در مورد T ادعا کند، که لازم است T به عنوان یک تئوری عدالت برای همه موارد ممکن که رخداد آنها بعید نیست مطرح شود، و حقایق طبیعی درباره بشر در اجتماع را به منظور یک قضاوت مهم درباره موردی که احتمال اتفاق آن بعید نیست ارائه دهد. بنابراین یک گروه مواردی که احتمال وقوعشان بعید نیست، الزاماً با گروهی از موارد که ما درباره آنها یک قضاوت مهم ارائه می‌دهیم یکسان نیستند. من نتیجه گرفتم که رالز ادعای T را ثابت نکرده است اما T ادعای قاطع رالز در پاسخ به اعتراضی است که ما می‌توانیم در نظر داشته باشیم.

بنابراین نتیجه گرفتم که رالز پاسخ کافی و مناسب برای اعتراض ما نداشت. اما جالب‌تر اینکه رالز هرگز نشان نداده که یک تئوری اخلاقی، تنها نیازمند آن است که برای موارد احتمالی که رخدادشان بعید نیست مطرح

گردد. من معتقدم که تئوری اخلاقی مناسب، برای همه موارد واقعی یا خیالی طرح شود، و آن مواردی است که ما از یک قضاوت مهم اخلاقی مربوط به آن ارائه می‌دهیم. حالاً من پیرامون این مطلب که تئوری رالز برای همه موارد این چنین مطرح نمی‌شود بحث خواهم کرد.

۴. بر اساس تئوری رالز، اگر در یک اجتماع نیمه عادلانه، ساختار اصلی اجتماعی تضمین‌کننده آزادی برابر و تساوی فرصت‌های مطلوب برای همه باشد و اگر انتظارات شخص مبین نمایندگی (معرف) کم‌مزیت، به حداکثر نرسیده باشد، پس توزیع منافع اجتماعی و اقتصادی توسط ساختار اصلی، درست صورت خواهد پذیرفت، و اگر هر نابرابری در توزیع وجود داشته باشد تنها بر انتظارات نماینده (معرف) کم‌مزیت، تأثیر می‌گذارد. در این بخش از مقاله من در زمینه رد این مطلب بحث خواهم کرد.

اول: یک جامعه نیمه عادلانه را تصور کنید، که در آن، ساختار اصلی جامعه تنها دو حالت مربوط به موضوع را تعریف و تبیین کند. حال فرض کنید که منافع اجتماعی و اقتصادی نماینده (معرف) غنی‌تر، بسیار چشمگیرتر از منافع اجتماعی و اقتصادی نماینده کم‌مزیت‌تر است. فرض این تئوری این است که توزیع منافع اقتصادی و اجتماعی به وسیله ساختار اصلی درست باشد. این تئوری در موردی صحیح است که بزرگ‌ترین منافع، شامل انتظارات بدتر باشد.

حال اگر نابرابری‌ها اقتصادی و اجتماعی در جامعه محدودتر شوند به گونه‌ای که منافع اقتصادی و اجتماعی نماینده غنی‌تر، کاهش یابد. میانگین درآمد افراد در گروه B - که گروه افراد غنی‌تر در جامعه است - کاهش خواهد یافت. حال فرض کنید که اگر این اتفاق بیفتد، افراد غنی‌تر جامعه شورش خواهند کرد و ظرفیت بهره‌وری جامعه را چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت، تحت الشعاع قرار می‌دهند. آنها سعی خواهند کرد شورش خود را با ابزار اعتقاد صادقانه‌شان توجیه کنند، و توجیه‌شان این است که عادلانه نیست درآمد ما به این طریق کاهش یابد. اما به فرض ویرانی‌هایی که آنها ایجاد می‌کنند و حال و آینده ادامه خواهد داشت، میانگین درآمد افراد گروه W نیز تغییر می‌کند. انتظار می‌رود در کنار آنها، انتظارات نماینده بدتر، - اگرچه نمی‌بایست اما - کاهش یابد. پس در این فرضیه، نابرابری‌ها بر انتظارات نماینده (معرف) بدتر

آیا توزیع منافع اقتصادی و اجتماعی به وسیله ساختار اصلی جامعه، عادلانه و درست است یا خیر؟ بر طبق تئوری رالز، توزیع منافع در هر اجتماعی، با مشخصه‌هایی که ما فرض می‌کنیم درست است. اما فرض این که تنها یک اجتماع این ویژگی‌ها را دارد مشکل به نظر می‌رسد. من فکر می‌کنم واضح است که ما چیز زیادی نمی‌دانیم تا تصمیم بگیریم آیا توزیع منافع به وسیله ساختار اصلی در حقیقت عادلانه است؟

یک اجتماع با چنین ویژگی‌هایی، ممکن است دارای توزیع نادرستی از منافع اجتماعی و اقتصادی باشد. برای مثال فرض کنید افراد غنی‌تر گروه B بهره‌مطلبشان را از اجتماع کسب نمی‌کنند. ولی می‌توانیم تصور کنیم که بسیاری از آنها هنرمندانی هستند که انتظار دارند روحیه کارگران‌شان را هنگام بازدید از کارخانه تقویت کنند اما تلاش‌های آنها به طور مطلوبی کیفیت یا کمیت تولید را افزایش نمی‌دهد و کارگران نسبت به حضور ایشان بی‌اعتنا هستند. با این همه، افراد گروه B زندگی مرفه‌تری دارند و از اوقات فراغت خود لذت فراوانی می‌برند. علاوه بر این، این‌ها برگزیده و نخبه هستند، زیرا افراد کمی در جامعه هستند که توانایی دارند وظایف ایشان را انجام دهند. از طرف دیگر، افراد گروه W بسیار کار می‌کنند و اغلب در مشاغل بی‌اهمیت و کم‌ارزش فعالیت دارند. آنها از حداقل استانداردهای مایحتاج زندگی به منظور تأمین خوراک و گرما و شرایط مناسب زندگی برخوردار هستند. یک چنین حداقلی لازم است اگر فرصت مساوی منصفانه در جامعه وجود داشته باشد، اما این حداقل به اندازه کافی تضمین نشده است. برای مثال نیازهای پزشکی کم‌اهمیت افراد باید برآورده شود. (فرض کنید هر کارگری بهترین موقعیت و مقام را که واجد صلاحیت آن است - بادر نظر گرفتن توانایی‌هایش - به خود اختصاص دهد. پس حتی اگر یک کارگر، گرفتار مشکل پزشکی گردد مشکل او با در نظر گرفتن فرصت مساوی مطلوب در جامعه حل نمی‌گردد، مگر این که این مشکل، مانع حضورش بر سر کار او شود). به عبارت کوتاه‌تر، یک جامعه دارای ویژگی‌هایی است که ما عموماً در جامعه فرضی قید می‌کنیم. جامعه‌ای که دارای افراد کم‌مزیت است و این‌ها باید مسئولیت استاندارد بالای زندگی غنی‌ترها را به دوش بکشند. اگر چه احتیاجات شخصی خود ایشان نیازی به رسیدگی ندارد. توزیع منافع و

**بر طبق تئوری رالز توزیع منافع در هر اجتماعی با مشخصه‌هایی که ما فرض می‌کنیم درست است. اما فرض اینکه تنها یک اجتماع این ویژگی‌ها را دارد مشکل به نظر می‌رسد**

تأثیر دارند. بنابراین در این فرضیه ساختار اصلی اجتماع خیالی عادلانه و درست است.

اما اشتباه به نظر می‌رسد که عدالت، یک برنامه توزیع محصولات باشد که به واسطه آن افراد مطمئن، بیشتر از دیگران پذیرای آن باشند. بلکه باید به این صورت تغییر یابد که آیا اگر غنی‌ترها، مزایای‌شان در نظر گرفته نشود باید شورش کنند؟ ما می‌خواهیم بپرسیم که آیا در یک جامعه‌ای مانند آنچه ما تصور می‌کنیم، غنی‌تر به گونه‌ای توجیه خواهد شد که اگر منافع‌اش کاهش یابد شورش کند؟ یا توجیه خواهند کرد که اگر ساختار اصلی اجتماع خیالی در حالت عادلانه باشد، آنها به ساختار عادلانه وابسته خواهند شد. در اصل تفاوت ما می‌بینیم که ساختار اساسی تنها به قسمتی تعلق دارد که طبق آن اگر منافع غنی‌تر کاهش یابد شورش می‌کند. بنابراین با توجه به اصل تفاوت، آیا غنی‌تر در هنگام شورش توجیه خواهد شد؟ یا شورش خواهد کرد؟

علاوه بر این فرض، چه چیز درباره جامعه خیالی باید تصور کنیم. من معتقدم این یک سؤال باقی خواهد ماند که



سیاست‌ها در چنین جامعه‌ای ناعادلانه است.<sup>۷</sup>

این مورد نشان می‌دهد که افنا و رضایت اصل تفاوت، به شرایط مؤثری برای عدالت ساختار اصلی و تضمین‌گر آزادی برابر و فرصت مساوی نیاز دارد. اصل تفاوت، پیامدهایی دارد که عدالت، عدم تساوی اقتصادی و اجتماعی را حایز می‌شود، مشروط بر این که عدم تساوی شامل انتظارات بدتر یا انتظارات بدتر را به حداکثر رسانیدن باشد. با فرض اینکه تجزیه و تحلیل رالز عدم تساوی را دربرگیرنده انتظارات شخصی - و آنچه منجر به افزایش انتظارات شخص می‌شود - می‌داند، عدالت ساختار اصلی اجتماع در تئوری او به انواع مشخصی از ادعاها برمی‌گردد که شدیداً فاقد شهود هستند.<sup>۸</sup>

دوم: مجدداً یک جامعه غیر عادلانه‌ای را تصور کنید، که ساختار اصلی آن تنها در دو صورت مربوط به موضوع تعریف می‌شود، و آن این است که فرض کنید این ساختار اصلی، آزادی برابر و فرصت مساوی مطلوب را برای همه تضمین می‌کند و فرض کنید که انتظارات کم اهمیت فرد نماینده به حداکثر نمی‌رسد. در آخر فرض کنید که تنها میزان کمی تساوی اقتصادی در جامعه وجود دارد. با فرض این تصورات، توزیع اقتصادی و اجتماعی منافع، به وسیله ساختار اصلی جامعه، اگر منافع بزرگ‌تر غنی‌ترها در برگیرنده انتظارات ضعیف‌ترها نباشد، ناعادلانه خواهد بود.

حال افراد غنی‌تر گروه B را فوق العاده وظیفه شناس فرض کنید که بیش از نیازشان به موقعیت و مقامی که در آن هستند کار می‌کنند، اما آنها هرگز به خاطر مزایای اقتصادی‌شان این چنین سخت کار نمی‌کنند. درست است که آنها لذت می‌برند و این مزایا را می‌خواهند، اما معتقدند که انسان‌های شریف باید سخت کار کنند و به همین دلیل به کار سخت خود ادامه می‌دهند، حتی اگر مزایای اقتصادی آنها به وسیله وصول مالیات یا هر چیز دیگری از ایشان گرفته شود. بنابراین اگر مزایای اقتصادی افراد گروه B کاهش یابد، مزایای اقتصادی افراد گروه W کاهش نخواهد یافت. در حقیقت مادامی که یک سیستم تبادل درآمد موجود باشد اگر میانگین درآمد افراد گروه B کاهش یابد، میانگین درآمد افراد گروه W افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر، اگر منافع نماینده (معرف) غنی‌تر کاهش یابد، انتظارات نماینده ضعیف‌تر افزایش می‌یابد. انتظارات این گروه مطمئناً کاهش نمی‌یابد. بنابراین

حداقل عدم تساوی اقتصادی در جامعه، دربرگیرنده انتظارات کم اهمیت است و به دنبال آن، توزیع منافع اقتصادی و اجتماعی به وسیله ساختار اصلی جامعه، ناعادلانه می‌گردد.

در هر حال، من می‌خواهم بحث کنم که با فرض آنچه ما درباره جامعه خیالی قید کردیم یک سؤال عمومی باقی می‌ماند و آن این است که آیا توزیع ناعادلانه است؟ ما می‌توانیم به توصیف جامعه خیالی بپردازیم در حالی که ما می‌خواهیم انکار کنیم که توزیع منافع اقتصادی و اجتماعی در جامعه، ناعادلانه است. برای مثال فرض کنید افراد در گروه W به سختی کسانی که به مقامشان - به طور وضوح - احتیاج دارند کار می‌کنند. آنها باور ندارند که انسان شریف باید سخت کار کند و منافع اقتصادی که به دست می‌آورند برای تأمین نیازهایشان کافی است. با این وجود، میانگین درآمد افراد گروه W کاهش خواهد یافت. حال در چنین شرایطی من معتقدم باید بگویم افراد غنی‌تر در گروه B مستحق حداقل مزایای اقتصادی هستند. به علاوه، من معتقدم می‌بایست این مطلب را رد کرد که توزیع منافع اقتصادی و سیاسی در جامعه نادرست است. و این نمایانگر این است که درست نیست توزیع منافع اقتصادی و سیاسی به وسیله ساختار اصلی نیمه عادلانه جامعه منصفانه نباشد اگر عدم تساوی اقتصادی و اجتماعی، در برگیرنده انتظارات شخص نماینده (معرف) کم اهمیت نباشد.

این مثال نشان‌دهنده چیزی است که تعیین می‌کند آیا توزیع منافع به وسیله ساختار اصلی جامعه عادلانه است؟ شاید نیاز به دانستن باشد که یک فرد یا یک گروه، بر اساس تلاش‌هایی که منجر به سعادت و خوشبختی آنها در مقابل دیگران شود، استحقاق دریافت چه چیزی را دارند. تئوری رالز تنها اثر آن دسته از تلاش‌های مردمی را به حساب می‌آورد که انتظارات بزرگ‌تر ایشان در سعادت نسبت به دیگران مؤثر بوده است. رالز منکر می‌شود که مفهوم استحقاق و شایستگی در ارزیابی عدالت ساختار اساسی جامعه وارد می‌گردد. (صص ۳۱۵-۳۱۰ مخصوصاً ۳۱۱) با الحاق دو مثال متضاد، من نشان می‌دهم که غلط است اگر ساختار اساسی اجتماع، تضمین‌کننده آزادی برابر و فرصت مساوی مطلوب برای همه باشد. پس توزیع منافع اقتصادی و اجتماعی توسط ساختار اصلی فقط هنگامی منصفانه است که اصل تفاوت را قانع سازد.

## پانوشت:

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از «Justice and the Difference Principle» تألیف آقای «David Copp» دانشگاه «Simon Fraser»، که در ابتدای آن پروفیسور دیوید لیونز و اعضای سمینار او در بهار ۱۹۷۲ در دانشگاه کرنل و از پروفیسور ریچارد میلر برای ارائه نظرات مفید و مؤثر تشکر کرده است.

۲. (Cambridge Mass: Belknap press, 1971) تمام صفحات مرجع در این متن به این کتاب ارجاع داده می‌شود.

۳. رالز همچنین از این تئوری برای تدوین استانداردهایی به منظور راهنمایی تحولات اجتماعی استفاده کرده است (ص ۱۳-۲ و ۲۴۶). به وضوح این دو جنبه تئوری رابطه نزدیکی با هم دارند. تئوری عدالت در نظر دارد دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی ناتمام را هدایت کند. اگر این تئوری که شامل استانداردهایی برای تشخیص عدالت و شروع و نتایج آن است، مثال‌ها و نمونه‌هایی از تحولات اجتماعی و استانداردهایی برای تشخیص این تحولات ارائه نکند، کامل نخواهد بود. به هر حال من درباره تحولات اجتماعی بحث نخواهم کرد مگر این که ضرورت ایجاب نماید برای فهم تئوری رالز از قضاوت‌های ما درباره عدالت‌های توزیعی پذیرفته شده به وسیله ساختار اساسی جامعه، وارد بحث شوم.

۴. در اینجا من فرض می‌کنم که جامعه‌ای علاقه‌مند است به چنین موقعیت مطلوبی که تصور به خصوص او از عدالت است دست یابد و آن را کاربردی سازد. من محدودیت‌های موجود در رابطه با اصول این عدالت را نادیده می‌گیرم.

۵. این یک تسهیل و ساده کردن است و با وجود این، هنگامی اتفاق می‌افتد که جامعه مورد بحث فقط دارای دو نوع (دو سطح) مناسب از نمایندگی باشد (ص ۸۲)، این تسهیل همانی است که رالز از آن استفاده می‌کند.

۶. رالز می‌گوید که سودمندی نابرابری از لحاظ انتظارات دراز مدت، با حداقل امتیاز قضاوت می‌شوند. (صص ۴۴ و ۲۸۵). اگر ما تنها انتظارات دراز مدت را در به کار بردن اصل تفاوت بررسی کردیم به این علت بود که ما اثرات ناشی از تغییرات ساختار اصلی جامعه را تنها بر روی انتظارات درازمدت در بدترین وضع نیز بررسی می‌کنیم. ما به نتایجی خواهیم رسید که رالز نمی‌توانست به آنها دست یابد. همین طور اگر ما اثرات ناشی از تغییرات ساختار پایه جامعه را تنها بر روی انتظارات درازمدت در بدترین وضع بررسی کنیم نتایج نامطلوبی خواهیم داشت. به علت امکان تغییر در ساختار پایه، مشکلاتی در این زمینه به وجود می‌آید که باید تأثیرات سودمندی بر روی انتظارات شخص نماینده (معرف) در کوتاه مدت داشته باشد، اما تأثیرات زیان‌آور آن در درازمدت به وجود می‌آید. این تأثیرات می‌تواند نشان داده شود اما بحث طولانی و پیچیده می‌شود. پس با به کار بردن اصل تفاوت باید تأثیرات کوتاه مدت را در مقابل تأثیرات درازمدت ناشی از تغییرات پایه، بر روی انتظارات شخص نماینده (معرف) به تعادل برسانیم.

۷. در حالت این مورد، همچنین می‌توانیم مثال متضادی از ادعای رالز آوریم که اگر ساختار اساسی جامعه تضمین‌کننده آزادی برابر و فرصت مساوی مطلوب برای همه باشد، پس توزیع منافع اقتصادی و اجتماعی در جامعه، منصفانه است اگر انتظارات نماینده (معرف) کم مزیت، به حداکثر خود برسد. دوباره فرض کنید جامعه‌ای را که در آن، انتظارات نماینده غنی‌تر، بر انتظارات نماینده کم‌اهمیت‌تر، بسیار

ارجحیت داشته باشد. حال فرض کنید که اگر توزیع موجود منافع به هر نحوی تغییر یابد افراد غنی‌تر در جامعه شورش خواهند کرد و ظرفیت قابل پیش بینی بهره‌وری جامعه در حال و آینده نابود خواهد شد. آنها شورش خواهند کرد زیرا اعتقادشان این است که توزیع موجود برپایه نیازهای قابل پیش بینی است. خداوند فرمان داده که جامعه باید نابود شود اگر توزیع در آن تغییر یابد. تحت این فرضیه، انتظارات کم‌اهمیت در جامعه به حداکثر می‌رسد. فرض کنید که ساختار اساسی جامعه، تضمین‌کننده آزادی برابر و فرصت مساوی مطلوب، بیانگر این مطلب است که ساختار اساسی جامعه عادلانه است، اما این نتیجه از تئوری رالز، با بررسی‌های ما در زمینه مشابه، با بحث‌های قبلی مغایرت دارد. ۸. پروفیسور لیونز حدس می‌زند که مشکل مشخص شده در این مثال، ایراد و تجزیه و تحلیل رالز از تصور مربوط به توزیع اجتماعی می‌باشد و آن مشکل همان مشکل اجتماعی است.

